

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

❦❦❦

## عربی. زبان قرآن (۳)

رشته‌های علوم تجربی، ریاضی و فیزیک

پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه

کد ۱۱۲۲۰۶

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲

در [کانال احب العربية](#) با ما باشید



### الدرس الرابع برگرد

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِفَهُ  
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ  
وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ  
وَالتَّيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلَّ وَالْعَرَمَ  
هَذَا التَّقِيُّ التَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ  
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانه [خدا] و مردم بیرون و محدودهٔ احرام، او را می‌شناسند. این فرزندِ بهترین همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزهٔ بزرگ قوم است. و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رسانندهٔ بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو انکار کردی می‌شناسند.

### الفَرَزْدَقُ

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ الْحَالِيَةِ، عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ. فرزدق از شاعران روزگار اموی است. او در منطقه‌ای در کویت کنونی (فعلی) به سال ۲۳ هجری متولد شد، و در بصره زیست.

في يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وُلْدِهِ؛ فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا».

روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد، و امام از او دربارهٔ پسرش پرسید؛ و او گفت: این پسر ام است نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَالِدِهِ: «عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ».

پس امام درود بر او باد به پدرش گفت: به وی قرآن بیاموز.

مفعول

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا؛ ثُمَّ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالسَّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.

مفعول مطلق تأکیدی

پس (پدر فرزدق) به او قرآن را قطعاً آموخت (یاد داد)؛ سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن‌ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.

مفعول

معادل ماضی استمراری

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ وَ كَانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت درود بر آنها باد بود؛ و دوستی‌اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می‌کرد؛ ولی وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

۲ ناشناخته شمردی

۳ حالاً / حالا: في الوقت الحالي ، الآن

۴ رَحَلَ : - عن المكان: از آن جای رفت / - الى الْمَكَانِ : به آن جای درآمد / - البلاد : در کشور به مسافرت پرداخت و از جایی به جای دیگر رفت

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ، فَنُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسَ الْأَمْرَاءِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.<sup>٤٢</sup>

مفعول مطلق نوعی مضاف إليه نائب فاعل مفعول مطلق نوعی مضاف إليه فعل مجهول

پس هشام طواف کرد و وقتی به حجرالاسود رسید، نتوانست که آن را بخاطر شلوغی زیاد (کثرت و ازدحام جمعیت) مسح کند. پس منبری برایش نصب شد، همچون فرمانروایان روی آن نشست (جلوس نمود) درحالی که به مردم می‌نگریست و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحُجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَاظِمِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.

مفعول مطلق نوعی مضاف إليه مفعول مطلق نوعی صفت

پس در حالی که به حاجیان می‌نگریست، ناگهان زین العابدین (امام سجاد) درود بر او باد آمد، و خانه [خدا] را همچون بزرگان طواف کرد، و هنگامی که به حجرالاسود رسید، مردم به کناری رفتند، و [او] به آسانی آن را مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: مردی از اهل شام گفت:

«مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ؟!»

«این کیست که مردم به او اجازه دادند که حجرالاسود را مسح کند؟!»

مفعول مطلق نوعی مضاف إليه

خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ يَرْغَبُوا فِيهِ رَغْبَةَ الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ».

هشام ترسید که اهل شام او را بشناسند و به او همچون محبان (عاشقان) علاقه‌مند شوند (تمایل و رغبت پیدا کنند)، پس گفت: «ای مرد، او را نمی‌شناسم.»

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. وَ فَرَزْدَقٌ حَاضِرٌ بُوَد.

مفعول مطلق نوعی صفت

فَقَالَ الْفَرَزْدَقِيُّ: «أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً.» پس فرزدق گفت: «من او را خوب می‌شناسم.»

مفعول مطلق نوعی صفت

ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ اِنْشَادًا رَائِعًا؛ سَبَسَ فِيهَا قَصِيدَةَ رَافِعِ بْنِ خَدِجٍ وَ زَيْدِ بْنِ أَبِي عَدِيٍّ وَ بَعْضَ مَعَانِيهَا:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَ طَأْتَهُ  
وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ  
هَذَا التَّقِيُّ التَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ  
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ



<sup>٤٢</sup> نَصَبَ: نصب کرد (متعدی، معلوم) - نُصِبَ: نصب شد (متعدی، مجهول)

<sup>٤٣</sup> كِبَارٌ ≠ صِغَارٌ مفردشان کبیر ≠ صغیر / أَكْبَرُ جمعهُ أَكْبَارٌ

<sup>٤٤</sup> الشَّامُ شامل چهار کشور کنونی: سوریه، لبنان، اردن و فلسطین اشغالی می‌شود.

<sup>٤٥</sup> رَائِعٌ: عالی، استثنایی، زیبا، باشکوه، جالب، باعظمت، شگرف

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد.  
و خانه [خدا] و مردم بیرون و محدودهٔ احرام، او را می شناسند.  
این فرزندِ بهترین همهٔ بندگان خداست.  
این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزهٔ بزرگ قوم است.  
و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست.  
عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می شناسند.

### ☆ المصعّم ☆ برگرد

إِذْ جَاءَ نَاكِهَانَ آمَدَ إِسْتَلَمَ الْحَجَرَ: سنگ را مسح کرد أَنْكَرَ: ناشناخته شمرد الْبَطْحَاءَ: دشت مکه بَيْنَمَا: در حالی که الْتَقَى: پرهیزگار جَهَرَ بِـ: آشکار کرد	الْحِلَّ: بیرون احرام رَحَلَ: کوچ کرد رَغِبَ فِيهِ: به آن علاقه مند شد الضَّائِرُ: زیان رساننده طَافَ: طواف کرد (مضارع: يَطُوفُ) العُربُ: عرب	الْعَلَمُ: بزرگ تر قوم، پرچم الْكِبَارُ: بزرگان «مفرد: الكبير» ≠ الصغار مَدَحَ: ستود نَصَبَ: برپا کرد، نصب کرد الْتَقَى: پاک و خالص الْوَطْأَةُ: جای پا، گام
---	---	--

### 📖 حول النص برگرد

كُتِبَ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؟ وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَسْتُرُ حُبَّهُ  
دوستی فرزددق به اهل بیت درود بر آنها باد نزد خلفای بنی امیه چگونه بود؟ - فرزددق دوستی خود را پنهان می کرد.

۲- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ - أَبُوهُ  
چه کسی فرزددق را نزد امیر مومنان آورد؟ - پدرش

۳- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ - لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ  
فرزددق کی دوستی و محبتش را به اهل بیت درود بر آنها باد را آشکار کرد؟ - وقتی هشام بن عبد الملک به حج رفت.

۴- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟ - وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُؤَيْتِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.  
فرزددق کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟ - در منطقه ای در کویت متولد شد، و در بصره زیست.

۵- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ؟ - فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.  
فرزددق در کدام دوره و عصری زندگی می کرد؟ - در دورهٔ اموی

۶- إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالسَّامِ؟ - إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ  
فرزددق نزد چه کسی در شام رفت؟ - نزد خلفای بنی امیه



## بِإِغْلَامِوَا هِ بِرْگِرد

### الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ. از خدا آمرزش خواستم.
- ۲- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا. از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- ۳- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

■ چه رابطه ای میان دو کلمه «اِسْتَعْفَرْتُ» و «اِسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر

■ مصدر «اِسْتِغْفَارًا» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید

■ نقش کلمه «اِسْتِغْفَارًا» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

■ این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اِسْتَعْفَرْتُ» تاکید کرده است.

■ به مصدر «اِسْتِغْفَارًا» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی

مانند: «بی گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» استفاده می کنیم .

### اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

■ دو کلمه «صَادِقًا» و «الصّٰلِحِيْنَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

■ گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان

می کند؛ مانند «اِسْتِغْفَارًا» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

### اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا.

مفعول مطلق نوعی      مضاف الیه      مفعول مطلق نوعی      صفت

■ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:

اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

■ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی

به ترجمه مفعول مطلق نیست؛ مثال:

تَجْتَهُدُ اُمُّ لَتَرْبِيَةَ اَوْلَادِهَا اِحْتِهَادًا بَالِغًا. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می کند.

اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

۴۴ دقت کنید: در ترجمه فارسی «مفعول مطلق تأکیدی» از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً»، «قطعاً» و «واقعاً» کنار فعل استفاده می کنیم.

مفعول مطلق مصدری از فعلِ جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعلِ جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

در کتاب عربی پایه دهم با مصدرهایی با قاعده، بر این وزن‌ها آشنا شدید:

إِفْتَعَال، اِسْتِفْعَال، اِنْفِعَال، اِفْعَال، تَفْعِيل، تَفْعُل، تَفَاعُل، مُفَاعَلَة؛ مثال:

باب	ماضی	مضارع	مصدر
اِفْتَعَال	اِفْتَحَرَ	يَفْتَحِرُ	اِفْتِحَار
اِسْتِفْعَال	اِسْتَحْدَمَ	يَسْتَحْدِمُ	اِسْتِحْدَام
اِنْفِعَال	اِنْسَحَبَ	يَنْسَحِبُ	اِنْسِحَاب
اِفْعَال	اَرْسَلَ	يُرْسِلُ	اِرْسَال

باب	ماضی	مضارع	مصدر
تَفْعِيل	عَلَّمَ	يُعَلِّمُ	تَعْلِيم
تَفْعُل	تَقَدَّمَ	يَتَقَدَّمُ	تَقَدُّم
تَفَاعُل	تَعَارَفَ	يَتَعَارَفُ	تَعَارُف
مُفَاعَلَة	سَاعَدَ	يُسَاعِدُ	مُسَاعَدَة

اکنون با چند مصدر که در هشت گروه یاد شده نیستند و بی قاعده‌اند ، آشنا شوید:

ماضی	مضارع	مصدر
صَبَّرَ	يَصْبِرُ	صَبْر
ذَكَرَ	يَذْكُرُ	ذِكْر
عَرَفَ	يَعْرِفُ	مَعْرِفَة
رَغِبَ	يَرْغِبُ	رَغْبَة
فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتْح

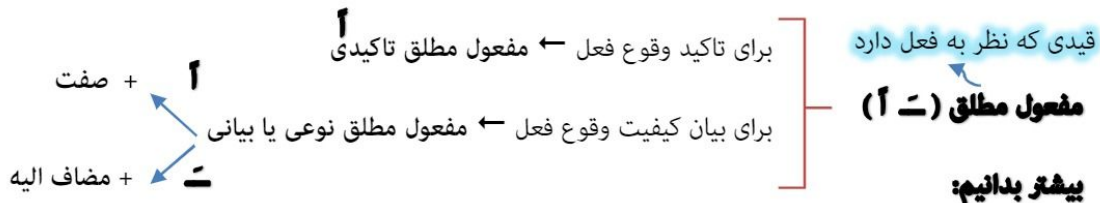
ماضی	مضارع	مصدر
جَلَسَ	يَجْلِسُ	جُلُوس
خَرَجَ	يَخْرُجُ	خُرُوج
طَافَ	يَطُوفُ	طَوَاف
نَامَ	يَنَامُ	نَوْم
عَاشَ	يَعِيشُ	عَيْش

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعلِ جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

۴۵ مصدرهای ثلاثی مجرد بی‌قاعده‌اند. در اصطلاح گفته می‌شود این مصدرها «سماعی» اند؛ یعنی شنیداری هستند که با مراجعه به معجم و کتب عربی قابل دریافت هستند.

### کما خَیَّرَ نَفْسَكَ: اِنْتَخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

- ۱- ﴿فَصَبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ الفعراج: ۵  
الف. قطعاً شکیبایی کن.   
ب. به زیبایی صبر کن.
- ۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الأحزاب: ۴۱  
الف. خدا را همیشه یاد کنید.   
ب. خدا را بسیار یاد کنید.
- ۳- ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النساء: ۱۶۴  
الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.   
ب. خدا با موسی سخنی گفت.
- ۴- ﴿وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾ الفرقان: ۲۵  
الف. و مانند ملائک فرود آمدند.   
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.



#### ۱) مفعول مطلق، مصدر به شکل ( - ا )

به شکل «مثنی و جمع و همراه ال» به کار نمی رود.

أنت الذي قدرت كل شيء ..... (قادرًا - مُقتدرًا - قدرًا - تقدیرًا)

ألبس أبي عمي لباساً. پدرم بر عمویم لباسی را پوشاند.

ألبس: فعل / أب: فاعل / عم: مفعول / ۱ / لباساً: مفعول ۲

لباساً: مفعول مطلق نیست (مفعول مطلق باید مصدر فعل باشد: ألبس يلبس لباساً)

وَ أَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونَ بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُ أَوْصَافَ الْكُتَّابِ الْآخِرِينَ.

و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده که شبیه صفت‌های نویسندگان دیگر نیست.

«أوصاف»: مفعول مطلق نیست (مفعول مطلق باید مصدر فعل و منصوب باشد و جمع نباشد: وصف يصف و صفاً)

#### ۲) ترجمه مفعول مطلق

الف) مفعول مطلق تأکیدی به صورت قید تأکیدی «حتماً، قطعاً، بی‌گمان» کنار فعل ترجمه می‌شود.

إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى النَّبِيِّ (ص).  
نُزِّلَ الْقُرْآنُ عَلَى النَّاسِ تَنْزِيلًا.

بی‌گمان خداوند قرآن را بر پیامبر (ص) نازل کرد. قرآن بر مردم قطعاً نازل شد.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ الإنسان: ۳۳ در حقیقت ما قرآن را بر تو قطعاً فرو فرستادیم. فولادوند

ب) مفعول مطلق نوعی اگر مضاف باشد، به صورت قید «مانند، همچون» کنار مضاف الیه ترجمه می‌شود.

قَطَايَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعْظَمِ: و خانه [خدا] را همچون بزرگان طواف کرد.

ج) مفعول مطلق نوعی + صفت مفرد ← نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست و فقط صفت به صورت «قید» ترجیحاً کنار فعل ترجمه می‌شود.

فَاسْتَلَمَ الْحَجَرَ اسْتِلاماً سَهْلاً: و [او] حجرِ الأسود را به آسانی مسح کرد.

أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً: من او را خوب می‌شناسم.

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾<sup>۱</sup> الفتح: بی‌گمان ما برایت آشکارا (بطور آشکار) فتح کردیم. (فتوحی آشکار کردیم)

د) مفعول مطلق نوعی + جمله وصفیه ← مفعول مطلق به صورت «به گونه‌ای که، آنگونه که، که و ...» ترجمه می‌شود.  
يُؤْتِرُ الْكِتَابَ فِي نَفْسِ قَارِئِهِ تَأْثِيرًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ: کتاب در وجود خواننده‌اش به گونه‌ای تأثیر می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

يُؤْتِرُ الْكِتَابَ فِي نَفْسِ قَارِئِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ. کتاب تأثیر ژرفی در وجود خواننده‌اش می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

۳) اگر بعد از مفعول مطلق، «جَارٌّ و مجرور/ حروف عطف و فِثْمٌ ... / کلمه پرسشی/ اِنْ» بیاید، مفعول مطلق از نوع تاکید است.

نَزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا لِهَدَايَةِ الْإِنْسَانِ. خداوند قرآن را برای هدایت انسان قطعاً نازل کرد.

### عین المفعول المطلق:

۱) كان كلامي في هذا الموضوع كلام الحق! ← كلام: خبر كان

۲) انسحب العدو في نهاية خاسراً! ← خاسراً: حال

۳) المرأة الشجاعة قاتلت الأعداء قتالاً عجباً! ← قتالاً (مصدر دیگر باب مفاعلة است): مفعول مطلق نوعی

۴) حاولت للرياضة بعد محاولة كثيرة في الدرس! ← محاولة: مضاف اليه

### که التمارین برگرد

● التمرین الأول: عین العبارة الفارسیة القریبة من العبارة العربیة فی المعنی.

۱- لا یؤمن أحدکم حتی یحب لأخیه ما یحب لنفسه. رسول الله ﷺ

۲- إذا أنت أكرمت الكریم ملكته و إن أنت أكرمت اللئیم تممرًا<sup>۲</sup> الثمنین

۳- ألقاقل یبني بیته على الصخر و الجاهل یبني على الله<sup>۳</sup> مثل

۳- ادع<sup>۳</sup> الثعلب شیئاً و طلب قیل هل من شاهد قال الذب<sup>۳</sup> مثل

۴- من سعى رعب<sup>۴</sup>، و من لزم المنم<sup>۵</sup> رأى الأحلام<sup>۶</sup> مثل

۵- إذا أراد الله هلاك الثملة، لمتب<sup>۷</sup> لها جناحین. مثل

۶- ه<sup>۸</sup> رجلک على قدر کساک<sup>۹</sup> مثل

۷- عند الشدة<sup>۱۰</sup> یعرف الإخوان. مثل



- 8 دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی
- 2 چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی
- 6 آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرَش سعدی
- 3 به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی
- 1 هر آن چیز کانت نباید پسند تن دوست و دشمن بدان در میند فردوسی
- 4 ز روباهی پرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار
- 5 هر که رَوَد چَرَد و هر که خُسبَد خواب بیند. انوشیروان
- 7 پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

- ۱- اللَّيْمُ: فرومایه ۲- تَمَرَّدَ: نافرمانی کرد ۳- الرَّمْلُ: شن ۴- ادَّعى: ادعا کرد ۵- رَعَى: چرید
- ۶- لَرِمَ الْمَنَامَ: خوابید (لَزِمَهُ: بدو آویخت و رهاش نکرد + الْمَنَامَ: خواب) ۷- الْأَحْلَامَ: رؤیایها «مفرد: الْحَلْم»
- ۸- أَنْبَتَ: رویانید ۹- مَدَّ: دراز کن (ماضی: مَدَّ / مضارع: يَمُدُّ) ۱۰- الْكِسَاءَ: جامه = لِيَّاس، مَلْبَس
- ۱۱- أَلْشَّدِيدَةَ: سختیها «مفرد: أَلْشَّدِيدَةَ»

- ۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
- کسی از شما ایمان نمی آورد تا اینکه آنچه برای خودش دوست دارد، برای برادرش دوست بدارد.
- هر آن چیز کانت نباید پسند تن دوست و دشمن بدان در میند فردوسی
- ۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ تَمَرَّدَا. الْمُتَمَتِّتِي
- اگر شخص کریم و بخشنده را گرامی بداری، صاحب او می شوی و اگر شخص فرومایه را گرامی بداری، نافرمانی می کند.
- چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی
- ۳- أَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَ الْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. مَقَلَّ
- عاقل خانه اش را روی صخره و نادان خانه اش را روی شن می سازد.
- به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی
- ۴- إِدْعَى التَّغْلِبَ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الدَّنْبَ مَقَلَّ
- روباه چیزی را ادعا کرد و خواست؛ گفته شد: آیا شاهدی داری؟ گفت: دم
- ز روباهی پرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار
- ۵- مَنْ سَعَى رَعَى، وَ مَنْ لَرِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. مَقَلَّ
- هر کس برود می چرد و هر کس بخوابد رویاها می بیند.
- هر که رَوَد چَرَد و هر که خُسبَد خواب بیند. انوشیروان
- ۶- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ، أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَقَلَّ
- هرگاه خدا مرگ مورچه را بخواهد، برایش دو بال می رویاند.
- آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرَش سعدی

۷- مَدَّ رَجْلَكَ عَلَى قَدْرِ كَسَائِكَ. مَثَلٌ

پایت را به اندازه جامهات، دراز کن.

پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

۸- عِنْدَ الشُّدَائِدِ يُعْرَفُ الْإِحْوَانُ. مَثَلٌ

دوستان هنگام سختی‌ها شناخته می‌شوند.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی

### ● التمرین الثانی: برگرد

أ. عَيْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي الْوَحْيِ التَّالِيَيْنِ.

ب. اَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَطًّا.

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ. (تَحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۶) الْإِمَامُ مُوسَى الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ: وَضَعَ

کِشْت در دشت می‌روید، و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچنین حکمت، در دل فروتن ماندگار می‌شود و در دل خودبزرگ‌بین ستمگر ماندگار نمی‌شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ‌بینی را ابزار نادانی قرار داده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسَيْرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خویی) ج ۲۱، ص ۱۰۷ هر کس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری، آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب‌آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب‌آموزنده مردمان در گرامی‌داشت شایسته‌تر است.

◆ أ. اسْمُ الْفَاعِلِ: (الْمُتَوَاضِعِ، الْمُتَكَبِّرِ، مُعَلِّمٌ، مُؤَدِّبٌ) / اسْمُ الْمُبَالَغَةِ: (الْجَبَّارِ) / اسْمُ التَّفْضِيلِ: (أَحَقُّ)

◆ ب. السَّهْلُ: مجرور به حرف جرّ / الْحِكْمَةُ: مبتدا / الْجَبَّارُ: صفت / التَّوَّاضِعُ: مفعول / الْجَهْلُ: مضاف الیه

نَفْسٌ: مفعول / لِلنَّاسِ: جارّ و مجرور / نَفْسٌ: مضاف الیه / مُعَلِّمٌ: مبتدا / أَحَقُّ: خبر / الْإِجْلَالُ: مجرور به حرف جرّ / النَّاسُ: مضاف الیه

### ● التمرین الثالث: عین الجواب الصحیح؛ ثمّ ترجمه. برگرد

- |                                     |                                   |  |  |                |
|-------------------------------------|-----------------------------------|--|--|----------------|
| ۱- مضارع تَذَكَّرَ (به یاد آورد):   | <input type="radio"/> يَتَذَكَّرُ | <input type="radio"/> يَذَكَّرُ            | <input type="radio"/> يَذْكُرُ           | به یاد می‌آورد |
| ۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد):          | <input type="radio"/> عَلَّمَ     | <input checked="" type="radio"/> تَعَلَّمَ | <input type="radio"/> تَعَلَّم           | یاد دادن.....  |
| ۳- ماضی مُجَالَسَةُ (همنشینی کردن): | <input type="radio"/> جَلَسَ      | <input type="radio"/> أَجْلَسَ             | <input checked="" type="radio"/> جَالَسَ | همنشینی کرد    |
| ۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد):       | <input type="radio"/> تَقَطَّعَ   | <input checked="" type="radio"/> انْقَطَعَ | <input type="radio"/> تَقَاعَ            | بریده شدن..    |

- ۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد):  
 ○ قَرَّبَ ○ تَقَرَّبَ ●  
 ۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد):  
 ○ يَفْتَعِدُ ○ يَتَقَاعَدُ ●  
 ۷- امر تَمْتَنِعُ (خودداری می کنی):  
 ○ امْنَع ○ امْتَنِع ●  
 ۸- ماضی یَسْتَخْرِجُ (خارج می کند):  
 ○ اَخْرَج ○ تَخْرَج ○ اسْتَخْرَج ●  
 ۹- وزن اسْتَمَعَ:  
 ○ اسْتَفْعَلَ ○ اسْتَفْعَلْ ●  
 ۱۰- وزن اِنْتَضَرَ:  
 ○ اسْتَفْعَلَ ○ اسْتَفْعَلْ ●
- نزدیک شو...  
 بازنشست می شود  
 خودداری کن  
 خارج کرد...  
 حروف اصلی: س م ع  
 حروف اصلی: ن ظ ر

● التمرین الرابع: عین کلمة مناسبة للفراغ. برگرد

- ۱- الْحُجَّاجُ ..... مَرَاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِإِدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ.  
 يَطْرُقُونَ □ يَطْرُدُونَ □ يَطْبُخُونَ □ يَطُوفُونَ □  
 حاجیان بارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می کند).
- ۲- لَوْ لَا الشَّرْطِيُّ لَأَشْتَدَّ ..... أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرَّيَاضِيِّ.  
 الْإِزْدِحَامُ □ الْإِزْدَادُ □ الْإِزْدَادُ □ الْإِزْدَادُ □  
 اگر پلیس نبود (شلوغی) روبه روی ورزشگاه شدت می گرفت.
- ۳- ..... كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.  
 عِنْدَ □ جَانِبًا □ بَيْنَمَا □ بَيْنَ □  
 (در حالی که) داشتم راه می رفتم، حادثه ای را در میدان شهر دیدم.
- ۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ ..... إِيْرَانِ.  
 عَشَبَ □ عَلِمَ □ عَرَبَةَ □ عَبَاءَةَ □  
 برنده نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت یا بلند کرد.
- ۵- الْحَاجُّ ..... الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.  
 اسْتَعَانَ □ اسْتَمَعَ □ اسْتَطَاعَ □ اسْتَلَمَ □  
 بیشتر بدانیم: «استعان (ع و ن) و استطاع (ط و ع)» از باب استفعال و «استمع (س م ع) و استلم (س ل م)» از باب افتعال هستند.  
 حاجی حجر الاسود رادر كعبه شريف (مسح کرد).

● التمرین الخامس: للترجمة. برگرد

- (هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟) آیا می دانی که ... ؟  
 ۱- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سُورٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا!  
 مغول ها با وجود ساختن دیواری بزرگ دور چین توانستند به آن حمله سختی کنند!



۲- ... تَلَفُظَ «گ» و «چ» و «ژ» مَوْجُودٌ فِي اللَّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ۲ كَثِيرًا؟!

تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانه عربی بسیار زیاد وجود دارد؟!

۳- ... الْحَوْتَ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ ۳؟!

نهنگ برای درآوردن روغن را از جگرش (کبدش) برای ساخت مواد آرایشی صید می‌شود؟!

۴- ... الْخَفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ ۴؟!

خفّاش تنها جاندار پستانداری است که می‌تواند پرواز کند؟! (قادر به پرواز است)

۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِلْيُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيبًا ۵؟!

تعداد مورچگان در جهان نزدیک به یک میلیون بار بیشتر از تعداد آدمیان است؟!

۶- ... طَيْسِفُونَ الْوَأَقَعَةَ قُرْبَ بَغْدَادَ كَانَتْ عَاصِمَةً ۶ السَّاسَانِيِّينَ ۶؟!

تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان بود؟!

۷- ... حَجَمَ دَبُّ الْبَانْدَا ۷ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرَ مِنَ الْفَأْرِ ۷؟!

اندازه خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است؟!

۸- ... الزَّرَّافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ ۸؟!

زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد؟!

۹- ... وَرَقَّةَ الزَّيْتُونِ رَمَزٌ ۹ السَّلَامِ ۹؟!

برگ زیتون نماد صلح است؟!

۳- مَوَادِّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی

۶- دَبُّ الْبَانْدَا: خرس پاندا

۸- الرَّمْزُ: نماد، سمبل «جمع: الرُّمُوزُ»

۲- الدَّارِجَةُ: عامیانه

۵- الْعَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: الْعَوَاصِمُ»

۷- الْأَحْبَالُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبال: جمع/ الحبل: مفرد»

۱- السُّورُ: دیوار

۴- الطَّيْرَانُ: پرواز، پرواز کردن

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَظُّ. بَرِّكِدْ

### السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَا ۱ فِي غِلَا ۲ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ

نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهُوَاءِ احْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ

حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. أَمَّا الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ فَيَذْهَبُونَ إِلَى مَكَانِ

اخْتِفَائِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَفَا ۳ لِصَيْدِهِ.

۱- الْجَفَافُ: خشکی ۲- الْغِلَافُ: پوشش ۳- الْجَفَا: خشک

۴۱ نکته: «لیست» جمله بعد از نکره، وصفیه نیست؛ چون بکماء اسم معناست و صفت نمی پذیرد؛ بکماء، خبر اول آن و لیست، خبر دوم آن است.



نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که هنگام خشکسالی (خشکی)، خودش را در پوششی از مواد لزجی (مخاطی) که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می‌کند؛ و خودش را زیر گل (خاک رس) دفن می‌کند؛ سپس بیشتر از یکسال بطور عمیق می‌خوابد (خوابی ژرفناک فرو می‌رود)، و به آب و خوراک و هوا همچون زندگان نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله‌ای) کوچک چشم به راه بارش باران بسر- می‌برد (زندگی می‌کند)، تا اینکه از آن پوشش بطور عجیب بیرون بیاید. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محل) پنهان شدن او می‌روند و خاک خشک را برای صید آن می‌کنند (می‌کاوند).

◆ نَفْسٌ: مفعول / نَوْمًا: مفعول مطلق نوعی / سَنَةً: مجرور به حرف جرّ / احتیاج: مفعول مطلق نوعی / الْمَطَرُ: مضاف الیه / خُرُوجًا: مفعول مطلق نوعی / الصَّيَادُونَ: فاعل / الْجَافُ: صفت

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. برگرد

مفعول مطلق نوعی صفت

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ <sup>الفتح ۱</sup>

بی‌گمان برایت بطور آشکار فتح کردیم. (فتوحی آشکار کردیم)

مفعول مطلق مطلق تاکیدی

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ <sup>الإنسان: ۲۳</sup>

در حقیقت ما قرآن را بر تو قطعاً فرو فرستادیم. فولادوند (به تدریج نازل کردیم)

مجرور به حرف جرّ

۳- «لَا فِقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِرَاتٌ كَالْأَدْبِ». <sup>الإمام علي عليه السلام</sup>

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

فاعل جازّ و مجرور مستثنی

۴- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمُ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.

هر چیزی با انفاق کم می‌شود بجز علم؛ زیرا آن زیاد می‌شود.

مفعول مطلق نوعی مضاف الیه

فاعل مفعول مطلق نوعی مضاف الیه

۵- يَعْيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسَبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسَبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.

فرد خسیس در دنیا مانند فقیران زندگی می‌کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می‌شود.

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنُ الْمُرَادِفِ وَ الْمُتَضَادِّ. (= ≠) برگرد

ترجمه	کلمات	ترجمه	کلمات
لباس، جامه	۹- كِسَاءٌ .. لباس	آسانی ≠ سختی	۱- سُهولةٌ .. صعوبةٌ
جان، زندگی	۱۰- حَيَاةٌ .. عَيْشٌ	پنهان شدن ≠ آشکار شدن	۲- اخْتِفَاءٌ .. ظُهُورٌ
صلح، سلامتی	۱۱- سَلَامٌ .. صُلْحٌ	توانست	۳- اسْتِطَاعَةٌ .. قَدْرٌ
ساختمان	۱۲- بُنْيَانٌ .. بِنَاءٌ	مطمئن	۴- واثقٌ .. مُطْمَئِنٌّ
ارزان شد ≠ گران شد	۱۳- رَخِصٌ .. غَلَا	شادی	۵- فَرَحٌ .. مَسْرُورٌ
یاری کرد	۱۴- أَعَانَ .. نَصَرَ	فرود آمدن ≠ بالا رفتن	۶- نُزُولٌ .. صُعُودٌ
شب را نخوابید و بیدار ماند ≠ خوابید	۱۵- سَهَرَ .. نَامٌ	خوراک	۷- غِذَاءٌ .. طَعَامٌ
خانه	۱۶- دَارٌ .. بَيْتٌ	تنگ شد ≠ فراخ شد	۸- ضَاقٌ .. اتَّسَعَ

## کاملترین مترادف و متضادهای درس به درس

الدرس الاوّل	
ترجمه	مترادف یا متضاد
یکتاپرست	حنیف = مُوحِّد
راه و روش	طریقه = سیره
دوری کردن ≠ نزدیک شدن	تَجَنَّب = اِبتِعَاد = اِجْتِنَاب ≠ اِقْتِرَاب
گمان کرد ≠ یقین کرد	(حَسِبَ = ظَنَّ = زَعَمَ) ≠ (أَيَقِنَ)
بیهوده	سُدَى = عَبَث
فرستاد	أَرْسَلَ = بَعَثَ
آشکار می‌کند	يُبَيِّنُ = يُظْهِرُ
حق ≠ بیهوده	الْحَقُّ ≠ الْبَاطِلُ
سخن گفت	حَدَّثَ = تَحَدَّثَ = تَكَلَّمَ
کشمکش ≠ صلح و آرامش	(صِرَاع = نِزَاع) ≠ سَلْم
بی‌ایمان ≠ با ایمان	الْكَافِرِ ≠ الْمُؤْمِنِ
بازگشت	رَجِعَ = عاد
آورد	أَحْضَرَ = جَلَبَ
آورد	جاء ب = أتى ب
خدا	إله = رَبٌّ = معبود
یاری کرد	نصر = أَعَانَ = ساعد
پرسید ≠ پاسخ داد	سأل ≠ أجاب
هدف	الهِدْفُ = غَايَةٌ
رستاخیز	بَعَثَ = قِيَامَةٌ
جنگ	مُقَاتَلَةٌ، قِتَالٌ = حَرْبٌ = مَعْرَكَةٌ
ساختمان	بِنَاءٌ = بِنَاءٌ
استوار	مَرْصُوعٌ = سَدِيدٌ
دانایی، دانش ≠ نادانی	عِلْمٌ ≠ جُهْلٌ
بی‌نیاز کننده‌تر ≠ نیازمندتر	أَغْنَى ≠ أَفْقَرٌ
بهتر ≠ بدتر	خَيْرٌ ≠ شَرٌّ
انجام دادن، کار	فِعْلٌ = عَمَلٌ
(بهتر، زیباتر) ≠ (بدتر، زشت‌تر)	(أَجْمَلٌ = أَحْسَنٌ = أَفْضَلٌ) ≠ (أَسْوَأٌ = أَقْبَحٌ)
دشنام داد	سَبَّ ≠ شَاتَمَ
برابر است	يَسْتَوِي = يُسَاوِي
پهناور ≠ باریک	(عَرِيضٌ = وَاسِعٌ) ≠ ضَيِّقٌ
گرامی	مُكْرَمٌ = عَزِيزٌ
خانه	الدَّارُ = الْبَيْتُ
خوراک	طَعَامٌ = غِذَاءٌ

نیازمندی ≠ بی نیازی	فَقْرٌ ≠ غِنَى
نیازمندان ≠ ثروتمندان	(المَسَاكِينُ = الْفُقَرَاءُ) ≠ الْأَغْنِيَاءُ
نیازمند ≠ بی نیاز، ثروتمند	(المِسْكِينُ = الْفَقِيرُ) ≠ الْغَنِيُّ
دشمنی ≠ دوستی	عَدَاوَةٌ ≠ صَدَاقَةٌ
گرفت ≠ داد	أَخَذَ ≠ أَعْطَى
نشست ≠ برخاست	(جَلَسَ = قَعَدَ) ≠ (قَامَ = وَقَفَ = نَهَضَ)
(اجابت کننده) ≠ (گدا = درخواست کننده)	(مَجِيبٌ) ≠ (سائل = طالب)
زیاد ≠ کم	كَثِيرٌ ≠ قَلِيلٌ
خوشحالی و شادمانی	انشراح = سرور = فَرَحٌ = سَعَادَةٌ
شادمانی ≠ غمگین ≠ ناراحت، آشفته	انسراح ≠ حُزْنٌ ≠ انزعاج
روشن کرد	أَنَارَ = أَضَاءَ
سودمند ≠ زیان آور	نَافِعٌ ≠ مُضَرٌّ
بخت، بهره	حَظٌّ = نَصِيبٌ = بَخْتٌ
فراگیر	شَامِلٌ = شَائِعٌ
صلح، آرامش، آشتی	السَّلَامُ = الصَّلْحُ
طرف، سمت	جِهَةٌ = نَحْوٌ = جَانِبٌ = اتِّجَاهٌ
پیشامد بد، بلا	حَادِثَةٌ = مَصِيبَةٌ = وَاقِعَةٌ
قرار بده	صَعَّ = اجْعَلْ
دانش آموز	طَالِبٌ = تَلْمِيزٌ = مُتَعَلِّمٌ
کشاورز	فَلَّاحٌ = مُزَارِعٌ = زَارِعٌ
گریه می کند ≠ می خندد	يَبْكِيٌ ≠ يَضْحَكُ
نزدیکی ≠ دوری	قُرْبٌ ≠ (بُعْدٌ = هَجْرٌ)
لانه	عَشٌّ = وَكْنَةٌ
روبرو ≠ پشت	أَمَامٌ ≠ (وَرَاءٌ = خَلْفٌ)
مطمئن شد	تَأَكَّدَ = إِطْمَأَنَّ
حیله، فریب، چاره اندیشی	حِيلَةٌ = خِدَاعٌ
مرگ ≠ زندگی	(حَيَاةٌ = عَيْشٌ) ≠ مَوْتٌ
ناگهان	بَغْتَةً = فُجْأَةً

الدرس الثانی	
توانست	استطاع = قدر
گرامی	مُعَزَّزٌ = مُكْرَمٌ
خانواده	أُسْرَةٌ = عَائِلَةٌ = أَهْلٌ
دید	نَظَرَ = لَاحَظَ = شَاهَدَ = رَأَى
دیده‌ها	أَعْيُنٌ = أَبْصَارٌ
وقتی که	حِينَمَا = عِنْدَمَا
یکبار ≠ همیشه	(مَرَّةٌ = تَارَةً = أحياناً) ≠ (أَبَدًا = دَائِمًا)

عام = سَنَة	سال
ماضي ≠ (قادم = آت)	گذشته ≠ آینده
بالتأكيد = بالطبع	البته، مطمئناً
غار = كَهْف	غار، پناهگاه
أولى ≠ أخرى	نخستین ≠ آخرین
أتمنى = أرجو	آرزو دارم
سعى = اجتهاد = محاولة	تلاش
مسرور ≠ محزون	خوشحال ≠ ناراحت
ابن = ولد	پسر
متأخر ≠ متقدم	دیر، دیررس ≠ پیشرو
(فریح = مسرور) ≠ (حزین، محزون)	خوشحال ≠ ناراحت
دؤوب = مُجِدِّد	با پشتکار، کوشا
جالس ≠ واقف	نشسته ≠ ایستاده
الأعلى ≠ الأسفل	بالا، برترین ≠ پایین، پست‌ترین
مُبَشِّرِينَ ≠ مُنذِرِينَ	مژده دهندگان ≠ بیم دهندگان
صادق ≠ كاذب	راستگو ≠ دروغگو
(صديق = حبيب = ولي) ≠ عدو	دوست ≠ دشمن
مُصَلِّحٌ ≠ مُخْرِبٌ	تعمیرکار ≠ خرابکار
تصلیح ≠ تخریب	تعمیر کردن ≠ خراب کردن
أمس ≠ غد	دیروز ≠ فردا
الدنيا ≠ (الآخرة = العقبی)	دنیا ≠ آخرت
الحسنة ≠ السيئة	کار نیک، خوبی ≠ کار بد، بدی، گناه
خُرُوجٌ ≠ دُخُولٌ	خروج ≠ ورود
أعجب = أغرب	عجیب‌ترین
فَوْقٌ ≠ تَحْتٌ	بالا ≠ زیر
مصائب = شدائد	سختی‌ها
حيٌ ≠ ميت	زنده ≠ مرده
(صعبة = قاسية = شديدة) ≠ (سهلة = يسير)	سخت ≠ آسان
كِبَارٌ ≠ صِغَارٌ / مفردشان كبير ≠ صغير	بزرگان ≠ کودکان / بزرگ ≠ کوچک
(أموات = موتی) ≠ أحياء	مردگان ≠ زندگان
وحيد ≠ معاً	تنها ≠ باهم
(أعاضم = أكابر) ≠ أصاغر	بزرگان، بزرگ‌ترها ≠ کودکان، کوچک‌ترها

### الدرس الثالث

(جسم = جرم = بدن) ≠ (روح)	پیکر ≠ روح
مزایا (مفردها: مزیة) = فوائد (مفردها: فائدة)	برتری‌ها، امتیازات
أنفع ≠ أضر	سودمندتر ≠ زیان‌آورتر
واثق = متأكد = مطمئن	مطمئن



رَبٌّ = عَسَى	چه بسا
جَدِيرٌ = أَهْلٌ	شایسته
العِنَايَةُ = اِهْتِمَامٌ	توجه
(أَضَافٌ = زَادٌ) ≠ قَلٌّ	(افزود = زیاد کرد) ≠ کم کرد
أَكْثَرٌ ≠ أَقَلٌّ	بیشتر ≠ کمتر
مُفِيدٌ ≠ مُضِرٌّ	سودمند ≠ زیان آور
قَوِيٌّ ≠ ضَعِيفٌ	توانمند ≠ ناتوان
صَالَةٌ = قَاعَةٌ	سالن
بَاطِنَةٌ ≠ ضَاحِكَةٌ	گریان ≠ خندان
حَشِيَّةٌ = خَوْفٌ = رُعبٌ	پروا = ترس
وعاء (جمع: أوعِيَةٌ) = إِنْاء (جمع: أَنْبِيَةٌ)	ظرف
ضَاقٌ ≠ اتَّسَعَ	تنگ شد ≠ فراخ شد
رَخِصٌ ≠ غَلَا	ارزان شد ≠ گران شد
أَرْخَصَ ≠ أَعْلَى	ارزان تر ≠ گران تر
رَخِصٌ ≠ غَالِي	ارزان ≠ گران
الحَيَاةُ ≠ مَوْتٌ	زندگی ≠ مرگ
يَبِأسٌ ≠ يَرْجُو	نا امید می شود ≠ امیدوار است
رَوْحٌ = رَحْمَةٌ	رحمت
خُسْرٌ = ضَرَرٌ	زیان
مصادر = منابع = مَبَایِعٌ	منبع ها، سرچشمه ها
اشترى ≠ باع / شَرَاءٌ ≠ بَیْعٌ	خرید ≠ فروخت / خرید ≠ فروش
والِدَةٌ = أُمٌّ	مادر
مُرْعَبٌ = مُخِيفٌ	ترسناک
بَعِيدٌ ≠ قَرِيبٌ	دور ≠ نزدیک
تَصَغُرٌ ≠ تَكْبُرٌ	کوچک می شود ≠ بزرگ می شود
طَوِيلٌ ≠ قَصِيرٌ	دراز ≠ کوتاه
أَشَدُّ ≠ أَقَلُّ	بیشتر ≠ کمتر
عَدُوٌّ = خَصْمٌ	دشمن
الْجَاهِلُ ≠ الْعَالِمُ	نادان ≠ دانا
صَغَرٌ ≠ كَبُرٌ	کودکی ≠ بزرگسالی
(أَضَعَفٌ = أَوْهَنٌ) ≠ أَقْوَى	(ناتوان تر = سست تر) ≠ توانا تر
(كَتَمَانٌ = إِضْمَارٌ = سَتْرٌ) ≠ إِظْهَارٌ	مخفی کردن ≠ آشکار کردن
أَكْبَرٌ ≠ أَصْغَرٌ؛ كُبْرَى ≠ صُغْرَى	بزرگ تر ≠ کوچک تر
مَدْحٌ ≠ ذَمٌّ	ستایش ≠ نکوهش
عَدْلٌ ≠ جَوْرٌ	برابری ≠ ستم
ظَالِمٌ ≠ عَادِلٌ	ستمگر ≠ دادگر

الدرس الرابع	
عَرَفَ ≠ أَنْكَرَ ، جَهَلَ	شناخت ≠ ناشناخته شمرد، شناخت
الطَّاهِرُ = النَّقِيُّ	پاکیزه
وُلِدَ ≠ مَاتَ	متولد شد ≠ مرد
رَحَلَ = سَافَرَ	کوچ کرد = سفر کرد
مَدَحَ ≠ ذَمَّ	ستایش کرد ≠ نکوهش کرد
نَالَ = حَصَلَ عَلَيَّ	بدست آورد
(سَتَرَ = كَتَمَ) ≠ (أَظْهَرَ = جَهَرَ بَ)	پنهان کرد ≠ آشکار کرد
طَافَ = دَارَ	طواف کرد، چرخید
وَصَلَ إِلَى = بَلَغَ	رسید
كَثْرَةٌ ≠ قَلَّةٌ	بسیاری، فزونی ≠ کمی
كِبَارٌ ≠ صِغَارٌ	بزرگان ≠ کودکان
كَبِيرٌ ≠ صَغِيرٌ	بزرگ ≠ کوچک
(ذَهَبَ = رَاحَ) ≠ جَاءَ	رفت ≠ آمد
العُرْبُ ≠ العَجَمُ	عرب ≠ غیر عرب
العَرَبُ ≠ العَجَمُ	عرب‌ها ≠ غیر عرب‌ها
حَدَّثَ = تَكَلَّمَ	سخن گفت
طَرَدَ = إِبْعَادَ	راندن، دور کردن
سُورٌ = جِدَارٌ	دیوار
دَارِجٌ = عَامِيٌّ	عامیانه، متداول، رایج
نَزَلَ ≠ رَفَعَ	پایین آورد ≠ بالا برد
نَزُولٌ ≠ صُعُودٌ	پایین آمدن ≠ بالا رفتن
(يُحِبُّ = يَرْغَبُ فِيهِ) ≠ يَكْرَهُ	دوست دارد ≠ نمی‌پسندد
الكَرِيمُ ≠ اللَّيْمُ	بخشنده ≠ فرومایه
قَمَرَدٌ = عَصَى	نافرمانی کرد
كِسَاءٌ = لِبَاسٌ	جامه
سَهْلٌ ≠ (جَبَلٌ = تَلٌّ)	دشت ≠ کوه
مُنْتَكَبٌ ≠ مُتَوَاضِعٌ	مغرور ≠ فروتن
سُورٌ = جِدَارٌ	دیوار
أَبْكُمْ، بَكْمَاءُ ≠ (نَاطِقٌ = مُتَكَلِّمٌ)	لال ≠ سخنگو
نَزُولٌ ≠ صُعُودٌ	پایین آمدن ≠ بالا رفتن
(كَثُرَ = زَادَ) ≠ (قَلَّ = نَقَصَ)	زیاد شد ≠ کم شد
سَهْوَةٌ ≠ صُعُوبَةٌ	آسانی ≠ سختی
إِخْتِفَاءٌ ≠ ظُهُورٌ	ناپدید شدن ≠ آشکار شدن
سَهْرٌ ≠ (نَامٌ = رَقْدٌ)	بیدار ماند ≠ خوابید
خُلَّةٌ = صَدَاقَةٌ	دوستی
مَلِيءٌ، مَمْلُوءٌ ≠ فَارِغٌ	پر ≠ خالی

**جمع های مکسر درس به درس**

الدرس الأول		
ترجمه	مفرد	جمع التکسیر
نسل یا نژادی از مردم	الشَّعْب	شُعُوب
اثر، نشانه	الْأَثَر	أَثَارٌ
کنده کاری	النَّقْش	النَّقُوش
نقاشی	الرَّسْم	الرُّسُوم
پیکره، مجسمه	التَّمثال	التَّمائیل
مراسم، مظهر عبادت و نیایش	الشَّعیرة الدینیة	الشَّعائِر الدینیة
خدا	الِله	الِلهة
قربانی	الْقربان	الْقربان
دین	دین	أَدیان
دوره، زمانه	العَصْر	العُصور
پیامبر	النَّبِی	الأنبیاء
قوم، گروه	قوم	أقوام
بت	الصنم	الأصنام
عید	العید	الأعیاد
تبر	الفأس	الفؤوس
کتف، شانه	الکتف	الکتاف
عضو، اندام	عضو	أعضاء
استخوان	العظم	العظام
خانه	البيت	البيات
حدیث، سخن، نو	الحدیث	الأحادیث
بیچاره	المسکین	المساکین
سخن سنج، انتقادکننده	ناقد	نقاد
درس	درس	دروس
دانش	العلم	العلوم
سرود	الأنشودة	الأناشید
بخت	الحظ	الحظوظ
گردشگر	السائح	السائح
شکار	الفریسة	فرائس
جوجه	فرخ	فراخ
شهید، گواه	شهید	شهداء
گفتار	قول	أقوال
کار	عمل	أعمال

الدرس الثانی		
أعضاء	عضو	عضو، اندام
الحجاج	حاج	زائر [خانه خدا]، حاجی
دموع	دمع	اشک
أعین	عین	چشم - چشمه
خیام	الخیمة	چادر
الأقویاء	القوی	نیرومند، پرتوان
الأقرباء	القرب	خویشاوند
الأماكن	المكان	جا، محل
الأرجل	الرجل	پا
القمم	القممة	قله
الأسئلة	السؤال	پرسش، خواستن
سادة	سید	سید، آقا
قربى	قرية	روستا
رجال	رجل	مرد
ایام	یوم	روز
الأصدقاء	الصديق	دوست
مواقف	موقف	ایستگاه
الأحباء	الحبيب	دوست، محبوب
الأكثاف	الکتف، الکتف	کتف، شانه
الأسنان	السن	دندان
التمارين	التمرین	تمرین
المواد	المادة	ماده، ریشه
العمال	العامل	کارگر
تلاميذ	تلميذ	دانش آموز
القدماء	القديم	قدیمی، گذشته
الأسماك	السمك	ماهی
هواة	هاوي	علاقه مند
الفرائس	الفریسة	شکار
المصائب	المصيبة	بدبختی
منازل	منزل	خانه، سرای
الأموات	المت	مرده
فرائس	فریسة	شکار
قربان	قربان	قربانی، آنچه که در راه خدا ذبح کنند.
أخطاء	خطأ	خطا، اشتباه
مطاعم	مطعم	رستوران
شعب	شعبة	شاخه
أعظم	أعظم	بزرگتر، بزرگ

أَمْثَلَةٌ	مِثَالٌ	شبیهِه، مانند
عُصُورٌ	عَصْرٌ	دوره، عصر
أَصْنَامٌ	صَنَمٌ	بت
وَجُوهٌ	وَجْهٌ	چهره
أَبْنَاءٌ	إِبْنٌ	پسر، فرزند
أَهْلَةٌ	إِلَهٌ	خدا
<b>الدَّرْسُ الثَّالِثُ</b>		
أَلَكْتُبٌ	الْكِتَابُ	کتاب، نامه
أَطْعَمَةٌ	طَعَامٌ	غذا
مَزَايَا	مَزِيَّةٌ	امتیاز، برتری
التَّجَارِبُ	التَّجْرِبَةُ	تجربه، آزمایش
الْأُمَّمُ	أُمَّةٌ	نژادی از مردم، ملت
آلَافٌ	أَلْفٌ	هزار
آرَاءٌ	رَأْيٌ	عقیده، نظر
كُتَابٌ	كَاتِبٌ	نویسنده
أَوْصَافٌ	وَصْفٌ	توصیف، تعریف
ظُرُوفٌ	ظَرْفٌ	جا-ظروف: شرایط
السِّيَاحُ	سَائِحٌ	گردشگر
الْآثَارُ	الْأَثَرُ	اثر، نشانه
الْعُلَمَاءُ	الْعَلِيمُ	دانشمند
الزَّمَلَاءُ	الزَّمِيلُ	هم‌شاگردی، همکار
الْمَلَائِكَةُ	مَلَكٌ	فرشته‌ی آسمانی
أَعْيُنٌ	عَيْنٌ	چشم
مَحَارِمٌ	مَحْرَمَةٌ	چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.
مَسَائِلٌ	مَسْأَلَةٌ	مسئله، مطلب
مَصَادِرٌ	مَصْدَرٌ	منبع
أَنْوَاعٌ	نَوْعٌ	نوع، گونه
الصُّحُفُ	الصَّحِيفَةُ	روزنامه
أَفْكَارٌ	فِكْرٌ	فکر، اندیشه
الْأَوْضَاعُ	الْوَضْعُ	وضع، جا
الْأَحْوَالُ	الْحَالُ	حالت و کیفیت
أَفْلامٌ	فِلمٌ	فیلم
أَقْمَارٌ	قَمَرٌ	ماه
أَنْهَارٌ	نَهْرٌ	رود
بَهَائِمٌ	بَهِيمَةٌ	چارپا
أَعْلَامٌ	عَلَمٌ	پرچم
أَصْنَامٌ	صَنَمٌ	بت
بَرَامِجٌ	بَرْنَامِجٌ	برنامه
حِجَارَةٌ	حَجَرٌ	سنگ

الْعَمَالُ	الْعَامِلُ	کارگر
فِرَاحٌ	فَرْحٌ	جوجه
الصُّخُورُ	الصَّخْرَةُ	صخره، سنگ سخت و بزرگ
جِبَالٌ	جَبَلٌ	کوه
المُعَابِدُ	المُعْبَدُ	پرستشگاه
الْأَسْمَاءُ	الْإِسْمُ	نام
الْإِخْوَانُ	الأَخُ	دوست، برادر
<b>الدَّرْسُ الرَّابِعُ</b>		
عِبَادٌ	عَبْدٌ	بنده
شُعْرَاءٌ	شَاعِرٌ	شاعر
خُلَفَاءٌ	خَلِيفَةٌ	جانشین
جَوَائِزٌ	جَائِزَةٌ	جائزه
الْأَمْرَاءُ	أَمِيرٌ	فرمانده، پیشوا، رهبر
كِبَارٌ	كَبِيرٌ	بزرگ
الْحُجَّاجُ	الْحَاجُّ	زائر [خانه خدا]، حاجی
الْأَعَاظِمُ	الْأَعْظَمُ	بزرگتر، بزرگ
الأَوْلَادُ	الْوَلَدُ	پسر، فرزند
الْأَحْلَامُ	الْحُلْمُ	رویا
الشَّدَائِدُ	الشَّدِيدَةُ	سختی‌ها
الْإِخْوَانُ	الأَخُ	دوست، برادر
مَنَاسِكٌ	مَنْسَكٌ	آداب مناسک حج
الأَحْبَالُ	الْحَبْلُ	تار، ریسمان
العَوَاصِمُ	العَاصِمَةُ	پاینتخت
الرَّمُوزُ	الرَّمْزُ	نماد، سمبل
المَوَادُّ	المَادَّةُ	ماده، ریشه
الأَحْيَاءُ	الْحَيُّ	زنده
الْفُقَرَاءُ	الْفَقِيرُ	ندار
الأَغْنِيَاءُ	الْعَنِيُّ	بی نیاز

با ما باشید  
منصوره خوشخو  
کانال اُحِبُّ العَرَبِيَّةَ